

چون این را بلحن مزاح گفتم و نام خانم را درخاتمه ملحق کردم مادام ملکم خندید و ملکم هم خیای خندید و گفتم معلوم است شما از حالا فکر آن روز را هم کرده اید بلکه خویش را وارث من تصور نموده اید. پس منم علی الرغم شما کشته نمیشوم تا بجالی برای افتخار و وراثت شما نماند

گفتم جناب کشیش مگر میل ندارید در ملکوت مسیح سر فراز باشید؟
بعضایقه گفت خیر بلکه من میل دارم خیلی زنده باشم و در اطراف عالم گردش کرده تبلیغ کنم

گفتم پس باید همان طور که حوارین تبلیغ می کردند شما هم تبلیغ کنید و الا این طور که شما تبلیغ می کنید همه احزاب و طبقات می توانند

مثلا حوارین پیاده می رفتند گرسنگی می خوردند کتک میل می کردند کشته می شدند شما از این یکی اخیری (کشته شدن) که استعفا دادید پس اقلا آن خصائص دیگر را قبول فرمائید تا اجر شما زیاد باشد

کشیش خندید و گفت من يك مبالغی هستم که با پول و عیش و راحتی و معاشقه با خانمهای خوب می توانم تبلیغ کنم و الا راه تبلیغ بسته خواهد شد گفتم — اگر اینطور است پس من و خیلی کسان دیگر هم مبالغیم

(نکارنده — بلی منم خیلی اشخاص را سراغ دارم)
خلاصه يك سلسله از مزاحها با کشیش کردم تا وقتی که کم کم از افکار متوهمه منصرف شد. و در خاتمه گفتم جناب کشیش مطمئن باشید کسی با شما کاری ندارد بلکه هم مردم بشما تمایل خواهند جست. چه که از قرار معلوم شما با بودجه کافی بیزد میروید و

مريضخانه تاسيس خواهند كرد و چون مردم بزرگ فقيرند و به مؤسسه هاى
 هما تا حدى احتياج دارند خطرى متوجه شما نخواهد شد
 وانگهى تا امروز شنیده نشده كه كسى پاتيمه انگليس و امريكا
 بلكه كايه مسيحيان ضديت قابل توجهى كرده باشد . در خانمه كشير
 خيلى مسرور گشت و خانم هم شادان و خندان شده روز ديگرش
 بجانب بزرگ حركت كردند

— دراكب و مركوب هر دو بزرگ شدند —

گفتم كه ملكم و خانمش در وقتيكه خواستند از رشت حركت
 كنند چاره جز اين نبود كه بر خر سوار شوند هم براى نبودن وسائل
 ديگر وهم بملاحظه صرفه جوئى . اما حالا كه ميخواهند بزرگ بروند
 قاطر هاى خوب پيدا كرده اند بنه و اسباب خود را حمل نموده
 خودشان هم در فالكي نشسته روانه شدند . طبعاً هر چه انسان خودش ترقى
 كند مركبش هم ترقى خواهد كرد . اين معنى در ايران يش از همه جانحقيق
 مى يابد زيرا در ساير ممالكى كه الات قالاهمه قسمى موجود است
 ادم فقير هم به جزئى چيزى مى تواند يا شخص مليونر هم دوش و
 همريك شده مثلا بر انومبيل سوار شود . اما در ايران ممكن نيست
 فرضاً . ادم فقير هر چه ترقى كند از پياده روى بخر سواري
 برسد اما نميتواند بر تخت روان و كچاره سوار شود تا چه رسد
 بدرشكه و كالسكه و شايد تا صد سال ديگر هم انومبيل نصيب فقراى
 ايران نميشود

كشير مالاكر ترفيع رتبه نيافته بود باز هم بايست (اكانومى)
 را مراعات كرده سوار الاغ شود . اما اضافه حقوق و ترفيع رتبه
 او را بفالكي نشانيد و بنه او را بر قاطر حمل كرد عنقريب است كه
 بدرشكه و كالسكه برسد و شايد كم كم انومبيل شخصى هم پيدا كند

راستی ریاست روحانی خوب چیزی است . چه که زود ممکن است
انسان را از خر سواری با تومبیل شخصی برساند

اما فالکی را که اسم بر دم شاید هموطنان من ندانند چیست
فالکی عبارتست از يك نشین گاه چوبی بقدرنشستن يك نفر که دوتای
ان را بیکدیگر بسته بر قاطر یا شتر حمل می کنند و دو نفر
دوران نشسته وائماً باید مواظب باشند که وزن هر يك از دیگری زائد
نشده مسافر را نیندازد این مواظبت در طرز نشستن ان دو نفر است
و اساساً فالکی خیلی شبیه است بان اسبابهای بازی اطفال که در
میدان ها و پارکهای امریکا و اروپا موجود است و اطفال در ان نشسته
بمعاونت بند و یا زنجیری که وصل باوست بحرکت آمده قوه تعدیل
ان اطفال که در خانه های ان نشسته اند ان را بيك میزان حرکت
می دهد

قسم دیگر است که ان را کجاره می گویند . فالکی سرش
باز است و کجاره سر پوشیده است . کجاره برای زمستان بهتر است
برای ایران که حمل و نقل ان غالباً بلکه عموماً به توسط
بهائم و دواب صورت می بندد بد نیست . زیرا از سواری مستقیم
بر مال راحت تر است اما در مقابل وسائل نقلیه که ما غربیان داریم
بسیار چیز بدی است بلکه الت مسخره و شرم اور است

وقتی که ملگم و خانمش خواستند در فالکی بنشینند خیلی
خجالت میکشیدند . مثل ان بود که گویا ادم بزرگ جلیلی میخواهد
در کهواره نشسته خود را بحالت و صورت اطفال خورد سال در
اورد و از انها تقلید کند

در انجا هم باز من بزبان مزاح بعضی سخنان گفتم که ایشان
خندیدند و خجالت را از خود دور کرده سوار شدند و روانه کشته

بی آنکه بتواند قفای خود نگریسته بدرقه چپهای خود را بیندیا ما بتوانیم
 قدمی چند رفته دستمالی حرکت دهیم و دوستی خود را ثابت نمائیم
 براه افتادند و هنوز حالات آن ساعت را در نظر دارم و از وضع
 مسافرت ایران در شکفتم و ارزو مندم که روزی ایرانیان هم مثل همه
 مردم شمندفر بشناسند و معنی راحتی و عزت را دریابند. زیرا من
 ایران و ایرانیان را دوست دارم خیلی حالاتشان شبیه با امریکائیها است
 در مواهب طبیعیہ شان بقصی نیست فقط از قافله تمدن و صنایع عقب
 مانده و اگر از امروز شروع بنمو نمایند یا صد سال دیگر بیایه امروز
 ممالک متمدنه خواهد رسید

آخرین سخنی که مادام ملکم در وقت نشستن بفالکی اهسته
 بگوش من گفت این بود: شما میدانید که برای من چه قدر سخت
 است که از شما دور بمانم و بشهری بروم که ابداهموطن و هم زبان
 برای من نیست پس شرط وفا اینست که اولاً مکاتبه را ترک ننمائید
 و ثانیاً سعی کنید که بعد از چند ماه دیگر زحمت این مسافرت را
 قبول کرده بدیدن ما بیایید

این را در وقتی آفت که من او را کمک می کردم برای سوار
 شدنش چه که بفالکی و کجاره بی معاونت دیگران نمیتوان سوار شد
 وقتی که کلمات خود را تمام کرد نظر کردم دیدم که چشمهایش
 غرق است در اشک و گویا نگاه من او را مدد داده از دیده اش
 سرازیر و بر صورتش جاری گشت

منهم در مقابل براو رقت آورده راست یا دروغ گریه اظهار
 کردم و گفتم مطمئن باشید که هر دو بلکه هر سه حاجت شما برآورده
 خواهد شد

این لطیفه سبب شد که حزن او بسرور مبدل گشته بادل خوش

روانه شدند و پس از چندی طوری واقع شد که مزاح من صورت خارجی گرفته بیزد مسافر شدم و شرح آن را از بعد بیان خواهم کرد

○ شرفیابی حضور اعلی حضرت ○

از ابتدای ورود طهران تا مدت شش ماه و سیاه شرفیابی حضور شاه بدست من نیامد مگر در عبور بخیابان ها که در این مدت ششماه چهار مرتبه اتفاق افتاد و در هر مرتبه ای يك شأنی از شؤون سلطنت و يك قاعده و عادتى از قواعد و عادات شاه و ملتزمین رکابش را شناختم . در این مدت ششماه بغير از امین السلطان با چند نفر دیگر از وزراء و درباریان هم آشنا شدم و متدرجا بحدائق و مهارت در طب و جراحی مشهور گشتم تا در شب بیست و یکم مارس که بمصاف می شد با عید نوروز بزرگترین عید های ملی ایران بترتیب ذیل اسباب شرفیابی فراهم گشت

اولا باید دانست که عید نوروز عید مهمی است که از زمان سلطنت جمشید تا کنون در میان ایرانیان متداول است

سیزده روز آنگاه ان عید است . روز اول ان عید پادشاه ایران بسلام می نشیند . یعنی تمام نشان های سلطنتی که از سلاطین معظم دنیا در نزد او است زیب هیکل و دوش خود نموده بر تخت مرم که از سلاطین قدیم بیادگار مانده می نشیند و تاج کیان را بر سر میگنارد و تمام وزراء و امراء و سران لشکر با لباسهای رسمی و نشان های دولتی به دربار آمده در حضور اعلی حضرت تعظیم و گرنش نموده شعرای منتخب با اجازه شاه قصائد و چکامه هائی در مدح پادشاه می سرایند و پس از بر گذار شدن سلام بطوری خیلی مجلل و با شکوه که عجالتاً از جزئیات ان صرف نظر میشود بشلیک توپها پرداخته تبریک عید ملی را از دهان توپ های دولتی با افراد ملت

اعلام مینماید . انگاه مردم با دیدن علما و وزراء و بزرگان و ملاقاتهای فامیلی و زیارتهای متبادله مشغول میشود . و بهترین ایام ایران ایام نوروز است که آثاری از سرور و شادی در مردم دیده میشود و قدری با آنها و صحراها از آمد و شد مردم روی خرمی نشان داده از گردش و تفریح اهالی حالت شهر از حالی بحالی انتقال می باید

در تمام اوقات سال حالت شهر همان ایران عزا و ماتم است و آنچه بگوش میرسد صدای ناله و گریه است . پس ایام نوروز و گاهی هم یکی دو روز در وسط سال عید های مذهبی که بوی نشاط و شادی و فرح و سرور از آن استنشاق میشود بهترین ایام است که حتی بر اتباع خارجه نیز خوش میگذرد و برای نغمات موسیقی و غیره چندان ممانعتی نیست .

و چون مقدمات دانسته شد اکنون شرح شرفیابی خود را بیان میکنم تا دانسته شود که ملاقات من با شاه ایران در بهترین موقع بود یک هفته قبل از رسیدن عید شاه بشکار رفته بود و دو روز پیش از عید مراجعت کرده بمحض رسیدن از سفر با حالت عرق و گرمی بدن يك واقعه بیموقعی اتفاق افتاده شاه را بدرد دل شدید مبتلا کرده در مدت دو شبانه روز تمام اطبای مشهور طهران را برای معالجه بدر بار برده بودند و معالجات هیچکدام مفید نیفتاده بود

شب بیست و یکم مارس که فرمایش عید است و باید شاه بسلام بنشیند در انشب امین السلطان مرا بنظر در آورده و موقع را مناسب یافته در حضور اعلیحضرت معرفی نموده اجازه احضار خواسته پس از حصول اجازه بطلب من فرستاد

اول مغرب است . درب سرای خودم توی خیابان قدم میزنم

هنوز مرا تاريك و چراغ ها روشن نشده است مردم را براي مهيا شدن بمقتضيات عيد در آمد و شد دیده از شادی و سرور مردم مسرور بودم که يکمرتبه چشمم بدو نفر از فراش های شاهی افتاد . اين فراشها بطلب من میامدند ولی مرا نمی شناختند خواستند از من بگذرند و از ديگران منزل مرا پرسند اما یکی از آنها هسته سخنی گفت و آن دیگری او را تصدیق کرده هر دو رو بمن آمده سؤال کردند

مسیو . ایا شما دکتر امریکائی را در اینجا می شناسید ؟

گفتم : اگر اسم او را بیان کنید شاید بشناسم .

یکی از آنها گفت ما اسم خارجه را زود بلد نمی شویم اینقدر می دانم اول اسمش جیم الف جا است . مرا خنده گرفت و گفتم دکتري که جیم الف جا اول اسمش باشد آن دکتر ژاک است . شما از او چه می خواهید .

گفتند امین السلطان او را خواسته است

پرسیدم برای چه ؟

گفتند : برای معالجه شاه

در این وقت يك سرور فوق العاده بمن رو کرد زیرا میدانستم

بی منفعت نیست

من که در معالجه امین السلطان صد تومان بهره مند شده باشم ناچار برای معالجه شاه کمتر از هزار تومان استفاده نخواهم کرد خصوصاً این ناصرالدین شاه که شنیده ام بخشش های کزاف باشخصاص داده و می دهد . بسا می شود يك مرتبه يك ده که صد هزار تومان قیمت دارد يك مطرب می بخشد خلاصه بفراشها گفتم بایستید من الان دکتر جیم الف جا را برای شما می فرستم

وارد خانه شده لباس خود را تبدیل نموده لباس رسمی که
لایق حضور شاه باشد پوشیده عصای نقره خود را بر گرفته بیرون آمدم
و گفتم بفرمائید

فراش ها روانه شدند و از وضع حالتشان فهمیدم که تا مقداری
راه مرا بسبب تبدیل لباس نشناختند و نفهمیدند که من همانم که از
ابتداء با آنها حرف می زدم

همین که نزدیک ارك دولت رسیدم دیدم فراش و نوکر است
که میاید اگر در شب ملاقات امین السلطان دوازده فراش بطلب من
آمد در این شب عدد فراشها از صد و دو بیست تجاوز کرد و با وجود
پردای که من داشتم باز مرا وهم گرفته بود تا وقتیکه وارد ارك شدیم
در اینجا لازم نیست شرح عمارت دولتی و ارك سلطنتی و اوضاع
دربار و قراول و یساول را بدهم زیرا از مقصود دور میمانم بطور
اجمال معلوم است که يك همچو پادشاه مستبدی اوضاع در بارش
تماماً متناسب با استبداد است

انچه من از اوضاع دربار فهمیدم و در جلسه اولی از ملاقات
شاه دانستم این ناصرالدین شاه با همه شجاعت صوری و شوکت ظاهری
سراً و باطناً خیلی جبون و کم دل است تا کنون جماعت بسیاری را
در حبس و زندان افکنده و بدار زده و شکم دریده به عنوان اینکه
شاید آنها ازادی خواه باشند و اینها همه از کم دلی او است

بیشتر کسانی را که از ترس ازادی خواهی کشته و می کشد اسم
دیگری روی آنها می گذارد و بتقصیرات غیر مستقیمه متهم و مقصرشان
می کند و همیشه سعی است که نام ازادی خواهی را افراد مردم بلد
نشوند و این دلیل است بر اینکه اگر چه جبون است اما سیاسی است
انصافاً این پادشاه برای حفظ سلطنت خود زرنگ است پلتیک دان

است عاقل است

باری از جلوی ارکان استبداد یعنی درباریان شاهی از ضعیف و شریف عبور کردیم و چون از آنها درگذشتیم بخلوت خاصه شاهی رسیدیم همان خلوتی که برای شاه و خواجه سرایان و اهل حرم جای بسیار خوبی است اما برای اشخاص خارج اگر چه طیب هم باشد خالی از هول و وحشت نیست خلاصه فرایشان شاهی امین - السلطان را خبر دادند و او بیرون آمده مرا بحضور شاه برد در حالتی که شاه بر رو افتاده بود و کنیزان خاصه اندرون کتف و شانه او را مالش می دادند و من هر چه تعظیم و ادب بجای آوردم بهدر رفت زیرا شاه بحال درد و گرفتاری خود مشغول بود اول کاری که کردم او را از آن حالت بلند کرده بر پشت خوابانیدم و بمعالجه هیدروترابی مشغول شدم

یعنی گذاشتن حواص آب گرم و بطوری آب گرم بر شکم و این قسم از معالجه در ایران تا آنوقت ابدأ معمول نشده بود و نه عموم ایرانیان بلکه شاه و درباریان هم نشنیده بودند مختصر این که زیاده از دو ساعت نکشید که درد دل شاه آرام گرفت به طوری که بر خاسته نشست و سه مرتبه گفت بَارِكْ اللهُ دَکْتَرِ بَارِكْ اللهُ بَارِكْ اللهُ خلعت خلعت ان ساعت معنی بَارِكْ اللهُ و خلعت را نمی دانستم زیرا موقع استعمالش نرسیده بود بعد از نیم ساعت دیدم مقربین حضور یک طاقه شال ترمه کشمیری خیلی لطیفی را آورده بردوش من انداختند من همینقدر فهمیدم که این شال موضوع ان دو سه کلمه از کلمات مکرره شاه است اما باز هم ندانستم که این شال (خلعت) است یا (بَارِكْ اللهُ) و هنوز منتظر بودم که باید چیز دیگری هم بیآورند زیرا شاه سه بار گفت بَارِكْ اللهُ و دربار گفت خلعت پس لا اقل باید دو پارچه

بعن بدهند که یکی اسمش خلعت باشد و دیگری باریک الله
 ولی انتظار من بی موقع بود و کار بهمان شال ترمه خانمه
 یافت و بعد از چندی دانستم که (باریک الله) مثلا بجای (براوو)
 استعمال میشود پس از پوشیدن خلعت از حضور شاه بیرون آمده
 خواستم راه منزل خود را بگیرم و بروم دیدم ابدار باشی شاه آمده
 مرا به ابدار خانه برد و به پذیرائی پرداخت شام خیلی مفصل و
 مشروبات از همه قسم در آنجا صرف شد . سپس مرا باطاق دیگر
 برده اظهار داشتند که امر مبارک اعلیحضرت است که شما امشب در
 اینجا بمانید مبادا درددل عود نماید و چون صبح فردا باید اعلیحضرت
 برای سلام بر تخت مرمر بنشیند امشب سعی کنید که بطوری قلع
 ماده شود که فردا مرض عود ننماید

تخت خواب در ایران معمول نیست مگر برای شاه و وزراء
 و اتباع خارجه لهذا مرا باطاقی بردند که دارای تخت خواب خوبی
 بود خیلی مجلل بود بطوریکه از وقت حرکت از امریکا تا آن شب
 برای استراحت من يك همچو اطاق و تخت خواب فراهم نشده
 بود . خلاصه خوابیدم و نزدیک صبح باز اندکی درد دل عارض
 شاه گردید .

من هم به بعضی مخدرات سهل ساده بسطت معالجه کردم و کابلا
 مقرب اعلیحضرت گشتم — آنچه که تخم امیدش را در دل میکاشتم
 روزانه دیگر که صبح عید بود بعنوان عیدی دریافتم یعنی فرمان همایونی
 صادر شد که هزار تومان از صندوقدار شاهی دریافت شود . فقط
 کمورتی که حاصل شد ده یکی بود که صندوقدار اعلیحضرت از پول
 من کم گذاشت

در ابتدا مرا چنان تصور افتاد که این صد تومان مشریه ای که

از هزار تومان حواله شاه ام میکنند منبعث از طبع اوست و از قانون
تخطی کرده است و میخواستم بشاه عارض شوم ولی امین السلطان
بمن فهمانید که قانون همین است . هر پولی که شاه حواله کند ولو
آنکه برای قرض رسمی خودش باشد مثلا پول پارچه ای باشد که
بزاز بدرباریان فروخته یا قیمت اجناس ماکوله که ناظر خریداری
کرده و یا هر چیز دیگر باشد ناکزیر از اینست که ده يك ان کسر
شود و چون این رویه جزو قوانین سلطنتی است حکام نیز این رویه
را پیش گرفته هر حاکم بی عرضه هم يك صندوقدار برای خود می
تراشد محض اینکه ده يك از حوالجاتش در صندوق بماند مجعلا
بعد از استحضار از این قانون ناچار از صد تومان صرف نظر کرده
نهمصد تومان دیگر را دریافت داشتم

اما بهتر از شال ترمه و نهمصد تومان نقد تماشائی بود که
در روز عید نوروز در موقع سلام برای من حاصل شد و این يك
تصادف خیلی خوبی بود که توانستم از جزئیات قوانین سلطنتی و
رسمیت لباس و نشان و وضع شاه و وزراء و موزیک و سایر شئون
دولتی آگاه شوم

همان طوری که قبلا اشاره شد شاه با لباس و نشانهای رسمی
وشوکت و جلال زائد الوصف که ممکن نیست در ممالک جمهوری
کسی نظیر آن را ببیند و بالاخره با هیاهو و تبختر زیاد از حرم سرا
بیرون آمده بر تخت مرمر قرار گرفت و سلام شروع شد

تخت مزبور خیلی بزرگ و مجلل است محل آن نیز وسیع است
یعنی يك تالاری است که در خور دو هزار نفر جمعیت است و آن
تالار بانواع زینتها آراسته است و شاید نظیر آن تالار در ممالک کوچک
هیچ نباشد و در ممالک بزرگ هم کم باشد اما تاج گیان که در همه

دنیا مشهور است يك تاج خیلی بزرگی است که از بزرگی و سنگینی
دائما نمیشود آنرا بر سر گذاشت یعنی خستگی اور است و حمل آن
خالی از زحمت نیست

بقدری دانه های قیمتی و جواهرات رنگارنگ و الماس های
بزرگ بر آن نصب شده که وزن آنرا خیلی سنگین کرده است و شاید
این تاج بمروور ایام باین درجه رسیده است یعنی در هر دوره ای
چیزی بر آن اضافه و پیرایه ای بر آن بسته شده تا حال که باین حد
بالغ گشته . مشهور است که هفت کرور یعنی سه ملیون و نیم تومان
که تقریبا سه ملیون دلار است قیمت تاج کیان است و معجب نیست که
چنین باشد بلکه قدری هم زیاد تر

خلاصه چون این تاج بطوری که گفته شد سنگین و بزرگ است
این است که فقط موقع استعمال آن اعیاد ملیه و مواقع رسمیه است
باین قسم که تاج را در محل بلندی بالای تخت مرمر قرار داده
اند و در زیر آن تاج یعنی روی تخت مرمر يك صندلی مرصع
موجود است که آن هم خیلی قیمتی است و شاید چندان کمتر از
تاج نباشد

این صندلی را طوری قرار داده اند که چون شاه بران قرار
میگیرد سرش واقع میشود در وسط تاج کیان و بالاخره از دور که
مردم نظر میکنند کاملا تاج را روی سر شاه می بینند
این تخت و تاج و صندلی شاید سالی پنج یا شش مرتبه استعمال
میشود ، در موقعیکه شاه بران تخت قرار میگیرد انسان باطراف نظر
انداخته می بیند ارکان دولت و رجال مملکت بطبقات مختلفه تقسیم
شده هر طبقه ای لباس و کلاه مخصوصی دارند و جای هر طبقه
مخصوص بخودشان است مثلا وزراء آلههای خیلی بلند دارند که

بالای آن محرف است و جبهه های ترمه‌های در بر دارند که استینهای آن دو سه برابر حد لزوم و معمول است و زیاده‌های آنرا چین چین روی هم قرار داده بزحمت سر پنجه خود را از استین بیرون کشیده اند، فرم کلاههای وزراء عهد فتحعلی شاه و محمد شاه از این وزراء هم عجیب تر بوده است. این وزراء قدری از بلندی کلاه کاسته اند مثلا حاجی میرزا اقا سی و قتیکه تصویر قلمی او را ندیدم خیلی تعجب کردم و مفایسه با فورم لباس این وزراء کرده دیدم خیلی فرق کرده است اما باز هم عجب است

شاطر های شاهی هم که پیاده جلو شاه میدوید فرمشان شکفت اور است خصوصا یکدسته از آنها که کلاه کاغذی کتابی پهن بر سر دارند تیزی کلاه ایشان از جلو و عقب بیک طرز مخصوصی است که تفهم آن بگفتن و نوشتن غیر ممکن است و اگر دستکاه عکاسی من از امریکا برسد عکس آنها را برداشته برای تماشای هموطنان خود باره‌غان خواهم آورد

در میان همه میرغضببان و جلادان شاهی در موقعی که لباس رسمی پوشیده همگی جامه سرخ خونین رنگ در بر می کنند خیلی مهیب و وحشتناکند خلاصه تمام جزئیات دربار و درباریان ناصرالدین شاه را تماشا کردم و اگر موفق شدم باز در موقع خود پاره‌ای از خصائص این دربار و روحیات این مردم را خواهم نکاشت

بعد از بر کنار شدن سلام نوبت به علماء رسید. شاید هزار نفر یا قدری کمتر از علماء یکمرتبه بر شاه وارد شدند و پیشگاه حضور پر شد چهل و پنج نفر از آن ها اجازه جلوس یافته باقی جلو تالار صف زده ایستادند. یکی از آنها که گویا از سلك علماء نبود ولی در لباس آنها بود شعری برای شاه خواند. اما شاه خوشش نیامد

معلوم شد که اساساً خوب نساخته بوده است یا طبق نظریه و میل شاه نبوده در هر حال روی در هم کشید و چیزی هم باو نداد. این علماء همه عمامه بزرگ بر سر داشتند رنگ عمامه هاشان بعضی سفید بود و بعضی سیاه و گویا این اختلاف رنگ بسبب اختلافیست که در نژاد آنها است.

انان که زاده کیانند یعنی نژادشان ایرانی صرف است عمامه سفید و یا شکری رنگ میکنند و انان که از نژاد اعرابند عمامه سیاه می بندند و احترام ایشان در نزد ایرانیان بیش از آنها است که عمامه سفید بسته اند و از نژاد خالص ایرانیند. این احترام فقط از نقطه نظر مذهبی است چه که صاحبان عمامه سیاه نه منسوب بعموم اعرابند بلکه نسبتشان به پیغمبر اسلام است که از اشراف و اکابر مکه بوده و نسب او باشرفترین اعراب حجاز منتهی میشود میگویند که ناصرالدین شاه صاحبان عمامه سیاه را که گاهی هم سیاهی عمامه شان بسبزی تبدیل میشود و آنها را سادات و هاشمی و عاوی می گویند خیلی احترام میکند و از آنها طلب تبرک مینماید. اما من بتجربه دانسته ام که این رفتار شاه صمیمی نیست و اگر گاه گاهی تظاهری کرده است بعضی عوام فریبی بوده. چه که چندین مرتبه اتفاق افتاد که از همان سادات عمامه سیاه را چوب زد بلکه چند نفر از سادات خیلی محترم را کشت در حالتیکه تقصیرشان را ندانستم و خلاصه اینکه من ندیدم که در مورد غضب سادات و غیر سادات را فرقی بگذارد و امتیازی بدهد.

مثلاً سید جمال الدین افغانی را که گفتم در باد کو به ملاقات کردم ناصرالدین شاه خیلی او را دشمن دارد و همیشه براو غضبناک است.

این برای است (ه سید جمال الدین از سایرین عالمتر و دانا تر است و ازادی خواه است : او کسی است که بخوبی بر مفاسد دربار ایران و عثمانی آگاه شده برای دو مطلب می کوشد : یکی اتحاف اسلام و مسلمین و دیگر ازادی انما از قید اسارت و استبداد اینست که نه علم و نه سیادت او هیچ کدام تاثیری در وجود شاه ندارد بلکه من یقین دارم که هر وقت دسترس پیدا کند بقتل و اعدام سید جمال الدین اقدام خواهد کرد . مثل اینکه پدرش محمد شاه هم قائم مقام وزیر خود را بیجهت کشت درحالتی که از سادات محترم بوده است

اینها که ذکر شد همه دلیل است بر اینکه ناصرالدین شاه با وجود کمال استبدادی که دارد در حفظ سلطنت خود ماهر است و باید او را يك پادشاه سیاسی شناخت منتها اینست که سیاست او سیاست شخصی و استبدادی است یعنی برای خودش خوب است و بالعکس برای مملکت و ملت فوق العاده مضر است

یکی از بزرگان انگلستان که فکرش مثل فکر شاه ایران است می گوید من اگر بدانم که این اسب در زیر ران من می فهمد که من چگونه سنگینی خود را بر او حمل کرده ام پیش از آنکه بخواند سر از اطاعت من به پیچد و خود را ازاد کند من تاثیر او را خواهم زد که مبادا فهم او سرایت با سبهای دیگر کند و آنها همه سر از اطاعت بپیچند بطوری که من از فیض سواری باز مانم

شاه ایران عینا اینطور است بمحض اینکه بفهمد که کسی می فهمد و بمجرود اینکه بشناسد آدمی را که حقائق را شناخته است فوراً با اقدام او اقدام می نماید برای آنکه سرایت بدیگران نکند و مردم بی بحقوق خود نبرند و ازادی خویش را از دست نمایند

بلکه همه مستبدین از قدیم و جدید چنین بوده و هستند .
 همه کسانی که می خواهند مقام خود را حفظ کنند حتی رؤسای روحانی
 به مجرد اینکه برردمان با فهم برخورد کردند ، را اشخاصی را یافتند
 که بیدار و هشیارند و حقه بازی را از حقیقت خواهی تشخیص میدهند
 فوراً سعی می نمایند که ان اشخاص در جامعه نباشند و قتل یا تبعید
 آنها اقدام می کنند و اگر قبل و تبعید صورت نیست افلا کاری میکنند
 که سخنان ان ها عظیم الأثر و خشنی بعاد و در انظار عوام به فرض
 و خصم و نا فهم و بی اطلاع متهم کردند . اینست يك حقیقت انکار
 ناپذیر شاید بعد از چند هزار سال هنوز حالت مقراط حکیم و علت
 قتل او را مردم دنیا فراموش کرده باشند و به محض اینکه از يك ادم
 با اطلاع بررسی که مقرط را چرا کشتند ؟ فوری بگویند برای اینکه
 حکیم و دانا بود و نمی توانست حکمت و دانش خود را مستور دارد
 و با ارباب نظام و استبداد سازش کند و همیشه می گفت آنچه را که
 مردم محافظه کار از گفتن اندیشه و یا خودداری دارند
 جباران ان زمان که ان ها را جباران سی کانه گفتندی چند مرتبه
 او را منع کردند که خطابه نخواند و از تقریر و تحریر حقائق خود
 داری نماید و الا کشته خواهد شد . اما او ممنوع نگشته باز هم بیان
 حقیقت می پرداخت این بود که بالاخره او را گرفته محبوس ساختند
 و مراقبت مسمومش کردند
 گویند که چون پیاله سم را بدستش دادند لاجرمه بسر کشید .
 یکی گفت ممکن بود در شرب ان تعلل کنی تا راه نجاتی باز شود .
 گفت در اجرای حکم قانونی تعلل جایز نیست . گفتند اگر اجرای حکم
 و قانون ملك را لازم می دانی چرا برخلاف ان تکلم کردی تا خود
 را باین مهلکه افکندی گفت مخالفت من برای ان بود که شاید این

قوانین تعلیل شود و ظلم از میان برود ولی در اینکه باید قانون را مراعات کرد مخالفتی نداشته و ندارم . مادام که قانونی در مملکتی هست ولو آن که ظلم صرف باشد باید آن را اطاعت کرد و در عین حال با اصلاح آن کوشید نه این که طغیان و تمرد از آن نمود
باید این رشته طولانی است و اینک بان خاتمه داده بشرح حال خود می پردازیم

پرداخت قرض و اعاده دوستی

باز جستن شرف و آبرو

آریاب خبیرت و تجربه گفته اند که بهترین پول ها آن پولی است که در راه پرداخت قرض انسان سپری شود . بعضی دیگر بر آنند که سعادت مند ترین مالها آن مالی است که در راه معاشقه صرف گردد یعنی انسان با دوست صمیمی بخورد آن را صرف نماید اهل تمدن و تدین گفته اند که شریفترین ثروت ها آن ثروتی است که در راه شرف و آبروی انسان خرج شود

من می گویم که این هر سه قول و هر سه نظر بجای خود صحیح است . چه که قرض يك تنگی است که تا انسان آنرا اداء نکند لوث آن تنگ را از دامن خود باز نشسته است و هر وقت چشمش بطلبکار می افتد یا بنظر می آورد که فلان شخص از من طلب دارد خود را خجسته و شره سار بلکه تنگین و بی وجدان می بیند

از طرفی هم اگر انسان قدرت داشته باشد خوب است که پول را هر چند با زحمت بدست آورده باشد براحات خرج دوست یا دوستان صمیمی خود نماید . زیرا صرف کردن پول در راه دوست منضمین لذتهائی است که هیچوقت طعم آن از ذائقه انسان جدا نمیشود
این لذت نه تنها لذتی است که منظور نظر عاشق و معشوق

است بلکه لذت فتوت و جوامردی و لذت بذل و کرم فوق لذتند است . لازم نیست مال در راه دوستی مخصوص صرف شود که آن را معاشقه میگویند و یکرشته از لذت حیوانی یا لذتد محبت که منبت از عاطفه انسانی است از آن تحصیل میشود . بلکه صرف مال در راه دوستان عادی نیز که بعنوان مصاحبت و مراقبت با هم دوستی دارند و با هم به گردش میروند همان لذت بلکه لطیف تر و با دوام تر آن را بانسان بذل مینماید

اما مالی که در راه شرف و ابروی انسان باید صرف شود عیناً همان مالی است که صرف دوست شده است و همان مالی است که بادای دیون داده شده باشد

زیرا ادای قرض است که شرف و ابروی انسان را حفظ مینماید و صرف مال در راه دوستان صمیمی و در سبیل معاشقه است که حافظ شرافت و ابروی شخص است در نظر آن دوست یا معشوق از این مقدمات که ذکر شد نتیجه ای در نظر است . و آن اینست من بمحض یافتن پولی که اشاره شد بی آنکه دل به آن بیندم همه را در راه اعاده دوستی ، پرداخت قرض ، باز جستن شرف و ابرو صرف کردم

یعنی اولین دخلهای خودم را که از شاه و امین السلطان و بعضی دیگر از اشراف بعنوان حق الطیابه دریافت کرده بودم برای معشوقه ام ماده وازل راشل وخواهرش فرستادم

زیرا هم مقروض بودم . هم محبت سرشار آنها اقتضا میکرد که پولی جهتشان تقدیم کنم هم مایل بودم که شرف و ابروی من برقرار بماند .

سه هزار منات پول آنها را که در بادکوبه بدزد داده بودم

باضافه ششصد منات موجودی خودم همه را یکمرتبه حواله بازگ گرفته
ارسال وینه نمودم

از روزی که مکتوب ان دو دوست عزیزم را در سفارتخانه
طهران گرفتم تا موقعی که حواله سه هزار و ششصد منات را برای ایشان
فرستادم قریب ششماه طول کشید و در این مدت ششماه بر خلاف
مقتضیات عشق و محبت جز يك نامه ای که در جواب نامه آنها با
یست فرستادم دیگر مکتوبی بایشان ننوشتم در حالیکه سه مرتبه دیگر
کاغذ دوستانه ایشان رسید و من در جواب مسامحه کردم

فقط تسامح من بجهت نبودن وجه نقدی بود که خود را به
ادای ان موظف میدانستم و بدون ان نگاشتن مکتوب خشک و خالی
برای من يك تنگی بود که تحمل انرا نمی پسندیدم

اما چقدر سرافراز شدم روزی که ان پول را فرستادم با
انهمه نجابت و صفا و ضمیمیت که ماده و ازالها با من داشتند باز حس
کردم که ادای ان قرض مرا در نظرشان شریف تر کرد بلکه روابط
ایشانرا قوی تر نمود و این احساس را از مقایسه مکاتیب لاحقۀ ایشان
با مکاتیب سابقه شان حاصل کردم

اینست که گفتم . ادای قرض . و صرف پول در راه دوست
همان حالت را دارد که اهل تمدن و تدین منتظرند یعنی چنان است
که ان مال صرف شرف و ابروی انسان شده باشد

پس میتوانم بگویم شریفترین پول ها بود پول شاه و وزراء
ایران و باید بیاس احسان ایشان بگویم خدا انها را زنده بدارد ولی
با تغییر این حالت استبدادی که دارند

من همیشه از خدا میخوام که زمامداران ایران عالمتر و متمدن
تر بشوند زیرا خیر و صلاح خود و ملتشان در این است که مثل همه

ممالك ترك استبداد نمایند و ملت خویش را آزاد کنند
 من ایران و ایرانیان را خیلی دوست دارم و اگر چه بعضی
 از عادات ایشان را نمی پسندم ولی حالات خیلی خوب و استعداد
 و لیاقت برای هر گونه ترقی در آنها دیده ام و کلیتاً خوبیهای ایشانرا
 بیش از بدیهایشان میدانم

من یقین دارم که اگر آزادی فکر و قلم در ایران پیدا شود و
 اگر این استبداد حاضر از آن سرزمین رخت بر بندد ایرانیان زود تراز
 همه ممالك ترقی خواهند کرد

ایام عزا و ماتم مذهبی

همانطور که گفتم سیزده روز ایام عید نوروز موسم فرح و
 سرور و جشن و سوز ایرانیان است و رسمیت آن بیش از تمام
 اعیاد است یعنی يك عید یا شکوهی است که فی الحقیقه نماینده
 شکوه سلطنتی و آداب ملی است و هزاران سال است که در ایران
 استقرار دارد همان قسم يك سیزده روز هم ایام عزا و ماتم است
 که بیش از سایر ایام رسمیت دارد و آن از اول محرم است که نخستین
 ماه عربی و ابتدای سنه قمری است تا روز سیزدهم از آن ماه

تظاهرات ایرانیان در آن ایام و مراعات رسوم عزا و ماتم
 در آن اوقات طوری محکم و متین است و بقسمی جدیت و صمیمیت
 را حائز است که هزار درجه از اعیاد و یا ماتم ملیه محکم تر و
 مهم تر است

وجه رسمیت آن ایام يك حائثه خیلی مهم ناگواری است که
 در عراق عرب در نقطه ای که آن را کربلا یا نینوا و یا ظهر الکوفه
 گویند از برای یکی از پیشوایان بزرگ اسلام در هزار سال و کثیری پیش
 از این واقع شده

نام مقدس آن پیشوای بزرگوار اسلامی حسن (ع) و لقب عالیشان
سید الشهداء است و او فرزند بلا عقب علی بن ابیطالب است که
شیعیان او را نخستین خلیفه پیغمبر می دانند و اهل تسنن وی را چهارمین
خلیفه می شناسند

از طرف مادر هم بزرگترین شرافت را دارا است چه که مادرش
یکاه دختر پیغمبر است و در واقع بلندی مقام و رتبه او در ملت
اسلام نزد هر دو فرقه از شیعه و سنی محرز است بلکه نزد تمام
فرق اسلامی

ولی مراعات آداب عزاداری او اختصاص یافته است بشیعیان
که اکثران ها در ایران ساکنند و بعضی هم در هند و ترکستان و قفقاز و
پاره ای بلاد دیگر و گیلان و آذربایجان عزاداری میکنند

شرح آن حادثه که در کربلا واقع شده مفصل است و ما را
مجال فز آن نیست . مجملات آن حادثه ایست که هر کس در هر
کجا شرح آن را شنیده است شهادت بر بزرگوارای سید الشهداء
داده و نیز گواهی بر ظلم و ستم بلکه سوء سیاست یزید و یزیدیان داده
چه که کشته شدن يك نفر سبط مقدس پیغمبر بدست يك عده

مردمی که مدعی محبت و تبعیت آن پیغمبرند و بالاخص بحکم يك
سلطانی که می خواهد بار سلطنت و حکمرانی خود را بر گردن همان
امت حمل کند و خود را مجری قوانین اسلامی بشمارد خود حاکی
است از سوء سیاست آن سلطان و حسن فداکاری آن مقتول

بلی باز هم میگویم که یزید خیلی احمق و بد سیاست بوده و
حسین بسیار دانا و باکیاست بوده است . من هر وقت واقعه کربلا
را شنیدم تا همان اندازه و قسمتی که برایم حکایت کردند متاثر
شدم . خصوصاً در این قسمت که حضرتش در موقع سختی یزیدیان

قرموده است : مرا رها کنید تا بیلااد روم و فرنگ بروم و از قلمرو
 یزید خارج شوم : این کلمه در من تاثیر غریبی کرد و دانستم که
 گفتن این کلمه نیز شاهد است بر کمال داش و عظمت سید الشهداء
 چه کسیکه فرزند رسول و احق و اولی است بریاست امت جدش چنین
 کلمه ای را نمیگوید مگر برای اینکه تاریخ خود را مشعشع و تاریخ
 خصم خویش را تنکین سازد یعنی نهایت مظلومیت خود و ظالمیت
 و عناد خصم را اثبات فرماید و بخط جلی در صفحات تاریخ منقوش
 و مرتسم گردد

داناتان عالم گفته اند که مظلومیت اگر با شجاعت و ایاست
 توأم باشد مقام صاحبش را متنازل نمی سازد بلکه بر بلندی مقام
 او می افزاید

بلی مظلوم اگر از بی عرضگی مظلوم واقع شود و حس مدافعه
 و یا مطالبه حق خود را باز جوید و بالاخره حقوقش مغضوب و
 با مال و خودش مقتول و منهوب و دستخوش امال ظالمان شود
 این چنین مظلومی پایه اش بلند و مقامش ارجمند است حکیمی گفته
 است وجهه مظلوم بشاش است وجهه مظلوم نورانی است ملاقات چنین
 مظلومی قلب را رقیق می سازد عاطفه محبت انسان را نسبت بخود
 تهیج می نماید

بالمکس وجهه ظالم تاریک است وجهه اش اندوه اور است
 ملاقات ظالم قلب را قسی می کند شخص را از عاطفه و رأفت
 دور می سازد

بالجمله با تمام ادله عقلیه و نقلیه ثابت است که محسنات مظلومیت
 در حسین امام شیعیان جمع بوده است و فداکاری او یک فداکاری
 غیررانه عالمانه بر منفعتی بوده است که سلطنت موقت یزید و یزیدیان

را بر باد داده و پایه سر بر سلطنت روحانی خود را بالا نهاده هزار سال است خود و اولاد خویش را مسجود يك عده از مردم کرده است که شاید عده شان پنجاه میلیون می رسد در حالتی که همگی این پنجاه میلیون جداً فداکار نام و نشان و فرزند و قبر و آثار آن حضرتند

تا کسی در ممالک شیعه توقف نکند و با حال کنجکاو و معاشرت تامه زیست ننماید نمیفهمد که درجه دوستی شیعیان با سید الشهداء و بستگانش بیچه حد است و فداکاریشان تا چه درجه است من بعد از توقف در ایران و ملاقات چند عاشورا و مخصوص در ارقاتی که برای تسهیل امور خود در لباس خود ایرانیان بودم یقین کردم که هیچ دستی نمیتواند این اوضاع عزا داری را تغییر دهد من یقین دارم که پایه این اساس در بین شیعیان از واجبات مذهبشان که نماز و روزه و غیره است محکمتر است بقسمی که ممکن است در هر يك از شعائر اسلامی يك وقتی رخنه و تزلزلی پیدا شود اما در این شعائر ابدأ و یا اقلاتاً تا دوسه هزار سال دیگر رخنه و تزلزلی پدید نمی شود بلکه روز بروز در ازدیاد است. اکنون که بر مقدمات این قضیه اگاهی حاصل شد و دانسته شد که اساساً قضیه کربلا خیلی مهم بوده و تأثیرات مهمه ای را حائز بوده است که بر سر هم باید گفت حسین بزرگترین شخص سیاسی بوده است که پس از نومییدی از دریافت حق خود باین قسم سیادت خود را برگردن های مردم حمل فرموده و دشمن خویش را معدوم کرده است

اکنون در طریقه عزا داری شیعیان صحبت می کنیم و نظرات خود را هم از ادانه در خوبی و بدی هر قسمتی از این اداب بیان می نمایم

آداب عزا داوی

صبح است در خانه خود نشسته ای می شنوی که بر خلاف هر روز از گوشه و کنار صدا های ناله و گریه و از هر خانه و کوچه يك گریه و ناله های انجادی از جمعتهای صد صد و بیشتر و کمتر بگوش می خورد . این چه روزی است ؟ روز اول محرم و ابتدای عزا داری ایرانیان

از منزل بیرون میائی می بینی یکدفعه حالت شهر منقلب شده هر کس را نظر میکنی می بینی لباس سیاه پوشیده هر کوی و گذر و میدان و خانه هم و کاروا سرا و تکیه را که می بینی مشاهده میکنی که بر آن پارچه های سیاه بسته اند بزینتهای مخصوصی که علامت ماتم شخص بزرگی است مزین کرده اند

مردم را می بینی يك حالت حزن و اندوهی دارند و دسته دسته برای شنیدن وقایع کربلا بمجالس عزا میروند از طرفی دسته های از مردم بطرق مختلفه بعضی با بوق و فلپها بعضی سینه زنان بعضی زنجیر زنان عبور مینمایند و ذکر های گریه اوری دارند که با سینه زدن و زنجیر زدن آنها بطرز موسیقی موافقت میکند

این حالات و دسته ها و مجالس و عبوز و مرور مردم بحالت جمعیت و مرتبه خوانی روز بروز درتزايد است تا روز دهم که روز حدوث ان حادثه عظمی است

در انروز تمام مردم دست از کار کشیده از صبح تاظهر و از بعد از ظهر تا اخر شب دائما در عزا و ماتم اند يك قسمی که ابدان نمیتوان برای کسی که ندیده تفهیم کرد

در ان روز برشکوه عزا داری می افزاید ولی ان عزاداری

با يك قسم از كار هائی محدود است كه در نظر ما امر بكارها خیلی غریب دارد و آن زخم زدن با قمه و قداره و شمشیر است بر سر های خودشان .

این حالت مخصوصی است بیک دسته از مردمی که کفن می پوشند و بدست خود سر و فرق خود را مجروح می سازند و با همان نشیدهای محزنه به هیئت اجتماع در کورچه و بازار میگردند و همه مردم را بگریه می آورند بلکه بسیاری از قلوب را بوحشت می اندازند .

من مکرر بچشم خود دیدم آدم هائی در میان آن جمع که جدا بقصد هلاکت خود قمه را بر فرق می زدند و دیگران چوب جلو آن نگاه می داشتند و گاهی از چوب عبور کرده کار خود را میکردند چنانکه سالی نگذشته که یکی دو سه نفر هلاک نشوند

بنظر من اساسا این ترتیب و تظاهر قابل تنقید است که اهل يك مملکت در یوم یا ایام مخصوص اینطور بالانفاق به اداب واحد و حالات واحده اجتماع و تظاهر بمقیده خود نمایند بلکه اگر زمام داران امور بخواهند تقاضای سیاسی از این اجتماعات و تظاهرات گیرند و نمایشات قابل توجهی در مقابل خصم بدهند میتوانند چنانکه اکثری را عقیدت اینست که این ترتیب را سلاطین صفویه دایر کرده اند و بگانه وسیله ای شده است برای استقلال ایران و نجات از حکومت اعراب و یا ملوک الطوائفی

اما آنچه بنظر من رسیده است بهترین اقسام عزا داری و یا اظهارات ایرانیان در این حالت شکفت اور مذهبی همانا آن مجالسی است که بنام روضه خوانی مشهور است زیرا در اینجا هم نتیجه اخلاقی گرفته میشود هم واعظین می توانند گوشهای مردم را با اصول تمدن